

په‌ای مجروح شده (۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۲) لیکن نقطه مأموریت را از دست نداده و قبل از واگذار کردن فرماندهی بصاحب‌منصب دیگری از آنجا حرکت نکردم پس از بهبودی زخم در اغلب جنگهای بروجرد شرکت داشته و در عرض دو ماه بطوری جلب دقت رئیس جدید خود را نمودم که مجدداً رتبهٔ یابوری درخواست شده و مورد قبول افتاد (۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۳۲). پس از آن بموجب تقاضای رئیس رژیمان قزوین بجای مازور «تورل» به ریاست باطلیان همدان منصوب گردیدم (۲۰ رجب همان سال) و از آن تاریخ تا چهارم محرم ۱۳۳۴ در آنجا مأموریت داشتم و در طول اینمدت شاید سه ماه در شهر همدان نبوده و دمی آسوده شمرده بودم که جنگ عمومی اوضاع را تغییر داده و حسب الامر رئیس رژیمان و رئیس کل ژاندارمری و شاید مقامات عالیتر بحملهٔ مصلا اقدام کردم (۱۴ محرم ۱۳۳۴) و بحمدالله با عدهٔ بسیار ناقابلی چون قصد و نیتی جز خدمت بوطن و رهائی ثلکت از مضام قندون تزاری نداشتم بطرد و دفع دشمن موفق گردیده (تفصیل اینجمله در کتاب موسوم به: «جنگ مقدس از خداد تا ایران، بزبان آلمانی بطبع رسیده) لیکن بواسطهٔ عدم اتحاد و تذبذب و تردید و عدم صمیمت هیئت رؤیسه و احزاب مختلفه و تفرق اسلحه استقامت در مقابل قوای عظیمه ممکن نگردید. حرکت الاستیکی شروع شد و بالاخره سقوط بغداد و مسدود شدن راه ما را مجبور بحقب نشیننی دائمی نمود. در مدت این کسب‌کنش چه کتیده و چه دیدم غیر قابل تصور و حقیقت غیر کن نفیر و تحریر است همینقدر باید متذکر شعر عربی منسوب حضرت زهرا سلام‌الله علیها شده و بگویم: صبت عنی مصائب زان -- صبت شلی لایاه حسن ابلیا آیا خدمتی در جسمیات

جنگ کرده و یا نکرده‌ام بایست بکتاب مطبوعه در آلمان و ممالک
 بیطرف رجوع نمود زیرا اگر من شرح بدهم شاید حمل بر خود
 ستائی و رجز خوانی شود در صورتیکه مقصودی جز بیان حقیقت
 و شرح مختصری از گذارشات زندگانی خود نداشته و فقط
 میخواهم هموطنانم بدانند که من کیستم و از کجا آمده و کجائی
 هستم و حرف حسابم چیست مخصوصاً در جنگهای پیش قراولی
 توپسکان اسلحه و مهمات من عبارت از اشعار رزمی شاهنامه
 بود که بدان وسیله افراد جلیک را بجنگ و کشته شدن در راه
 وطن هریر ترغیب و تحریص میکردم. خلاصه در نتیجه بعضی
 اقدامات و حوادث که از ذکر آنها صرف نظر کرده و نمیخواهم
 یکبار دیگر بر جراحات قلبم نمکی پاشیده باشم اضطراراً از کار
 بکناره گیری کرده از دست بعضی همقطاران بی حقیقت و دورو
 خود را خلاص کرده بدون اینکه در نقطه درنگ و توقف کنم
 برای معالجه ورم کبد به آلمان رفتم (ششم شهر شعبان ۱۳۳۵).
 هنوز معالجه باتمام نرسیده بود که استماع خبر موحش دیاله و در
 خون خود شنا کردن افراد رشید با وقایع دنیا را در جلو چشم
 نیره و تار ساخته برای اینکه خودی بآنها رساییده و اقلاباً با هم
 خان داده باشیم بسوی حلب و موصل شتافتم (۲۵ ذیحجه ۱۳۳۵)
 لیکن افسوس، افسوس! صد هزار افسوس! آب بی رحم نعلهای
 آن شهداء بیگناه را بسرعت امواج وحشت آور خود همه جا
 غلطاییده و باس تراختگاه قهر دریا رساییده بود و دیگر برای من حتی
 دیدن آب حون آلود تیر میسر نمی شد! بلی،
 من از پیگانگان هرگز نمانم که با من هرچه کرد آن آشنا کرد
 مایوس به برلن مراجعت کردم (۲۰ محرم ۱۳۳۶)
 برای اینکه هیچ دخالتی در کارها نداشته و ضمناً وقت خود

را پیخود نگذرانده باشم با اینکه ضعف اعصاب و چشم و کلیه علت مزاج مانع از قبول خدمت هوا نوردی بود بتصور حصول مقصود داخل این خدمت شدم (دهم شعبان ۱۳۳۶) لیکن پس از ختم شناسائی میکابیکی و ۳۳ مرتبه طیران سخت مریض شده و نتوانستم



مرحوم کرام در لباس هوا نوردی در النان

تحقیق نسایه درخواست انتقال داده بقسمت پیاده منتقل گردیدم (۳ شوال همان سال) و تا حدود «رولسیون» و موقع مشارکة جنگ مستمراً در خدمت بودم صمماً ریاضیات عالیہ و موسیقی نیز تحصیل میکرده حتماً چه با وجود اطلاعات ناقصه دو ایر محتمری از

سرودهای ژاندارمری و اشعار ملی ایرانی با نوت بطبع رساناده و باسامی «سه سرود ملی» و «هفت آواز محلی ایرانی» با مختصر مقدمه بزبان آلمانی از خود یادگار گذاشته‌ام که یکی از آنها فوق‌العاده طرف توجه موسیقی دانهای آلمان شده بود و نیز عده زیادی از رگلمانهای مختلفه را ترجمه و حاضر طبع نموده بودم که بواسطه عدم استطاعت طبع آنها ممکن نشده و تا امروز هم مقدر نگردیده‌ام. بالاخره از یکطرف زندگی روز بروز گرانتر و از طرف دیگر مختصر وجه پس اندازی که در مدتهای متبادی خدمت جمع آوری شده بود با تهی رسیده و نزدیک بود که کار فلاکت و ذلت برسد (عده از دوستان آلمانی حاضر همراهی و مساعدت شده و حتی معلم انسان دوست من آقای «سباستیان بگ» حاضر بود محلی در دارالفنون «لایپسیگ» برای من تهیه کرده و یا اینکه با خود بخوب آمریکا برد و همچنین مسو «اکترم» سویدی توسط مادام «چلستر» خانم رئیس ردیمان متوفی من مرا به سوید دعوت کرده بود که هر قدر بخواهم در آنجا میهمان باشم مخصوصاً نوشتجات دوستان اروپائی که مقارن حرکت میرسید تمام مملو از احساسات دوستانه بوده و حتی دو نفر حاضر شده بودند که هر قدر قرض بخواهم بدهند و وقتی پس بدهم که مقتدر باشم همه را باستغای طبعی و جبلی ایرانیت رد کردم). پنج هزار مارك بقیه السیف دارائی خود را هزار فرانک سوئیس خریده بامید خدا حرکت کردم (۱۷ صفر ۱۳۳۸) در سوئیس مجبور شده چهار هزار فرانک دیگر قرض کردم پس از شصت يك روز مسافرت در موقع ورود به بندر انزلی (۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸) که از هر طرف جیب و بگلم را می‌کاویدند چند قرانی بیشتر نداشتم آنها بمصرفی انعام حمالهائی رسید که مثل ملك الموت دور صدوقهای

لباسم را گرفته و میخواستند من و صندوقها را با هم ببرند، حقیقتاً
 تفتیش انزلی یکی از یادگارهای فراموش نشدنی دوره زندگانی
 من است و گویا زمامدار آنوقت تمام این اوامر را از روی اصول
 مشروطیت و مطابق با قوانین اساسی مملکتی صادر میکرده است و
 کسی هم اسم آن کابینه را کابینه سیاه نمیگذاشت !!! لاجرم از
 يك خانه روسی که همسفر بود مبلغی قرض کرده با اتوموبیل به
 طهران حرکت کردیم پس از ورود بمركز (۳ جمادی الاولی
 ۱۳۳۸) با اینکه بکلیه صاحبان و اشخاص مهاجر خرج معاودت
 داده شده و لیدی الورد بدخمتی گماشته شده بودند بعلت غیر معلوم
 (شاید معلوم است ولی از ذکرش صرف نظر میکنم) با اینکه
 نسبت بدیگران قدیمی تر و برای اشغال مقام ریاست رزیمان و غیره
 مستحق تر بودم و اقللاً بایستی بخاطر براد و پسر عموی شهیدم
 از من دلجوئی می شد بدون اینکه ذره از طرف دولت و حتی
 دوستان صمیمی ملی و کسانی که در باره آنها از هیچ قسم فداکاری
 مضایقه نکرده بودم مساعدتی ابراز شود. مدت پنجم ماه تا تاریخ
 سقوط کابینه سفید آقای ونوق الدوله بیکار ماندم (در اینمدت
 منقول ترجمه بعضی از کتب مفیده بودم از جمله « تاریخچه يك
 کبیر تصنیف « الامارتین » که مقداری از آن در پاورقی روزنامه
 « آگاهی » بطبع رسیده و همچنین يك سرگذشت واقعی باسم
 سرگذشت يك جوان وطن دوست » شروع کردم که چنانچه
 عمری باقی باشد و بانمام موفق شده بطبع برسانم شاید قایل توجه
 باشد و خوانندگان بر نویسنده مظلوم آن رحمت و شفقت آورند)
 بلافاصله پس از تغییر کابینه آقای کفیل تشکیلات بسایه صلاحدید
 مناویر بدکینه خودسان گویا بتصور اینکه حضرت آقای مشیرالدوله
 نسبت بخانواده ما مرحمت مخصوص داشته و در دوره زمامداری

خودشان حتی الامکان عدل و انصاف را کنار نخواهند گذاشت و میدانستند که ما البته بحضرت معظمه تظلم خواهیم کرد با کمال عجز من و پسر عمویم را احضار کرده و همانروز احضار توسط خودم امر بنوشتن حکم عمومی راجع باستخدام مجدد ما (با اینکه کسی ما را خارج نکرده بود) فرمودند که شخصاً بوزارت برده و بامضای معاون برسند (توضیح اینکه هنوز وزراء معین نشده ولی قطع بود که آقای مشیرالدوله رئیس الوزراء خواهند بود) لیکن بهلت مجهولی این تصمیم باین شدت مدتها بعقب افتاده و حتی اگر باصرار دوستان من همه روزه بنشکیلات نرفته شخصاً تعقیب نمی کردم و جراید نمی نوشتند ممکن بود که مسئله بکلی مسکوت عنه مانده و باز ما ویلان و سرگردان باشیم. باری بالاخره حکم نمره ۱۲۶ مورخه غره ذی قعدة ۳۸ در حدود ۶ ذی حجه ۳۸ بامضا رسید و بنده را با بودن یاور محمد حسین میرزا در مشهد و اطلاعاتیکه از وضع زاندارمری خراسان و تسلط کامل والی وقت داشتند بدون هیچ اسم و رسمی بفلاخن گذاشته بسمت خراسان پرتاب کردند و برای نشکیلات جدید قوای خراسان امیدوارها دادند (شانزدهم ذی حجه ۱۳۳۸) برای اینکه بنهمانم در مقابل احکام مطیع صرف بوده و از خود رأی ندارم با اطلاع بمراتب فوق حرکت کرده بمنهد رسیدم و حسب الامر والی وقت اداره را از کفیل تحویل گرفته منقول کار شدم (۲۵ ذی حجه ۳۸). از بدو تصدی دچار يك سلسله اشکالات و مسائل لاینحلی گردیدم که دائماً مرا در زحمت داشته و آنی راجتم نمیگذاستند از جمله مسئله حقوقات معوقه بود که با وجود اینکه بودجه زاندارمری همه ماهه مرتباً از طرف اداره مالیه پرداخته شده بود و حقوق چندین برج افراد نرسیده و مبلغ معتناهی نیز اشخاص خارج طلبکار بودند و خیالی

چیزهای دیگر که شرحش کتاب مفصلی لازم دارد؛ عجب‌تر از همه اینکه همه میدانستند حقوق نرسیده ولی هیچکس نمیدانست کی چه قدر طلب دارد و در شعبه محاسبات ورق‌پاره هم نبود که شخص بآن رجوع کند رئیس سابق علاوه بر اینکه خودش مسئول هیچکس نمیدانست بوسایل ممکنه از صاحب‌منصبان دیگر نیز حمایت نموده و نمیکذاشت از روی تحقیق طلب افراد نظامی و کسبه معلوم شود و با مزه‌تر اینکه همه روزه بایستی من که دخالتی در ایام گذشته نداشته و دیناری از بابت بودجه گذشته اخذ نکرده بودم از صبح تا غروب با یکمشت طلبکار دست بگریبان شده و روزی ده بیست جواب رسمی باحکامیکه راجع پرداخت طلب این و آن میرسید بنویسم با همه اینها و با اینکه از همه طرف کوشش و جدیت می‌شد که عملیات من بی نتیجه مانده و ترتیبات اداره کما فی السابق در هم پیچیده بماند در مدت قلیلی امورات را بگریبان طبیعی انداخته شعبات فاقد را تأسیس و شعباتی را که اساساً موجود بودند صورت خارجی داده و نتیجه زحمات خود را منهدم محالفت و موافق نمودم. پس از فراغت از اصلاحات ابتدائی هم خود را بر آن مصروف دادم که حقوقات معوقه را وصول و بذوری الحقوق برسانم خود همین مسئله بود که مرا بیشتر بدبخت کرده و بیست و پنج دلار مشکلات نمود جوابهای واسطه از مقامات عالی با اینکه اغلب مساعد بود لیکن همان روی کاغذ و ابداء اثر عملی دیده نمی‌شد و حتی جز بقیه بودجه اولین برج تصدی که تقدماً در یکجا پرداخته شد دیگر حوالجات ماهیانه مطابق معمول با اداره داده نشده و بر خلاف تمام قوانین حوالجات بودجه زاندارمری برای وصول بحکومتها فرستاده شده درخواستهای عاجزانة من بجائی نرسید. بدیهی است راه ابداعین حریفهای

يك اداره خراب با نبودن پول غير ممكن و محال بود خصوصاً با آن بد حسابها كه ديگر هيچكس معامله با عاينار نكرده. اعضاء اداره را كليه بچشم آدمهاي متعدي و غارتگر مي نگرستند. بالاخره چاره منحصر بفرود خود را در كناره گيري ديده و در عرض دو ماه از گرفتاري سه مرتبه مستقيماً به ايالت و مرتبه چهارم توسط كفيل تشكيلات بوزارت داخله استعفا داده و تميدانم بچه علت هر چهار مرتبه مقبول يفتاده و بمواعيد گذشت زيرا يقين دارم هيچكس در خيال استفاده از وجود من نبود و اگر خيال استفاده داشتند اين موانع و اشكال تراشيسها بعيان نمي آمد. خلاصه طلبكاران لاحق تر بسابق اضافه شده و همه روزه در اداره محشر و شوغائي داشتم من در اداره خود نه فقط رئيس بلكه بواسطه عدم اعتماد بعضي از اعضاء و عدم اطلاع برخ ديگر خدمات مختلفه را شخصاً انجام داده و در مقابل بهمان حقوق رياست قضايت مي نمودم هر پيشنهادي كه بمرکز اداره خود مي فرستادم يا جواب نرسيده و يا جواب منفي با نزاكتي ميرسيد و ديگر تعقيب نمي گرديد و بخوبي حس مي كردم كه مقصود از اعزام من بخراسان اصلاح ژاندارمري نبوده و كسي در خراسان طالب انتظام حقيقي امور نمي باشد بلكه مقصود اين بود كه در دست پنجه قادري اسير مانده و وجود معطاه شده بالاخره به بي كفايتي معرفي و مقتضح شوم و اينكه ميگفتند بواسطه عدم رضائت از رئيس قديم بنده احضار شده ام باور كردني نبايد باشد زيرا بكيكه از رياست ژاندارمري خلع گشته رياست قشون پيشهاد نميكنند باري الكلام ما قل و دل.

اگر در آينه حيات باقي و لازم شد بيش از اين در اين موضوع مي نويسم. بالاخره دواير زمامداري كابينه هاي سفيد گذشت و بقول آقايان امضا كنندگان دادخواهي دوره كابينه

سیاه رسید اولاً برای اطلاع خوانندگان لازم است توضیح دهم که من در تمام عمرم آقای سید ضیاءالدین را ندیده‌ام و بواسطه روزنامه رعد و همراهیهای جدی آن روزنامه از کابینه آقای ونوق الدوله از بانی و مؤسس هم مکدر بودم و هیچ چیز جز عملیات معزی‌الیه و اجرای اوامر دولت مرا با اقدامات اخیر در خراسان تشویق و تشجیع نمود.

هموطنان! من یکی از آن مأمورین هستم که نویسندگان دادخواهی بهی وجدانی معرفی میکنند با کمال میل بعدم مداخله در امور سیاسی چنانچه تا کنون عضو هیچ حزب سیاسی نبوده و خود را بهیچ سلسله و دسته نبسته‌ام و شاید یکی از گناهان بزرگم هم همین باشد و علاقه تام بحفظ احترامات مقامات عالیه نظر بهمان عقیده ناپی که به مرکز قوای مملکتی و نگاهداری يك مرکز قوی دارم و میدانم که عزت و شرافت ما وقتی محفوظ خواهد بود که دارای حکومت مقتدر و وطنپرستی باشیم و قدرت حکومت باعث سر بلندی اهل مملکت خصوصاً ما نظامیان و ضعف آن اسباب سرتکستگی همه میباشد چون میدانم جز خودم کسی دفاع نخواهد کرد و سکوت در اینموقع شرافت سربازی من و همقطاران مرا نکه‌دار خواهد نمود و ممکن است باین مقالات و دادخواهیهای عوام فریبانه حقیقت مسئله بهموطنانیکه صاحبان امضاء را نشناخته و سوابق درخشان آنها را (اگر چه گمان نمیکنم کسی باشد که ننماید) نمیدانند اشتباه‌کاری نمایند برای دفاع از شرافت سربازی و برای اینکه بامضا کنندگان بهممانم که اگر هم کابینه سیاه افتاده باشد يك نفر در ایران پیدا می‌شود که مطالب ناحق و افتراآت آنها را جوابهای دندان‌شکن داده و جان خود را فدای راه حق‌گویی و حقیقت‌نویسی نماید قلم را بدست گرفته و میخواهد

از حقوق خود دفاع کنم.

اولاً از آقای ممتازالملک سؤال میکنم که چگونه ممکن شد جنابعالی با این همه سوابق و فرمایشاتی که حضوراً میفرمودید از محاکمه با رئیس کابینه که شما را بدون محاکمه توقیف و تبعید کرده بود صرف نظر فرموده و اینک با همان کسی که انواع مصائب و بلاها را بقول خودتان بر شما آورده بود متحداً بر ضد اشخاصی که خواسته اند دوره جیاول و غارتگری را خاتمه داده و انتقام ملت ستمدیده را بکنند عریضه دادخواهی می نویسید آیا این از مثل شما ناپسندیده نیست؟ آیا برای جیاول و غارتگری فرمائید میان و والیان که هر یک خودشان را وارث الایستحقاقی یک قسمتی از مملکت میدانستند محکمه و استنطاقی هم لازم است؟ آیا یک نظر به ثروت موروثی و مکتسبی حضرات و دخل و خرج آنها دست درازی بمال ملت و دولت را ثابت و مدلل نخواهد نمود؟ آیا اینهمه پارکها، املاک، باغها، اتوموبیلها، درشکهها، کالسکهها، شترها، قاطرها، انائیه، جواهرات و تزیینات از مالیه شخصی تهیه شده است؟ آیا وجوهات استقراضی در کابینه آقای وثوقالدوله همه بمصارف ضروری مملکت رسیده است؟ آیا درجائیکه بامر همان کابینه در زاندارمری داده شد همه باستحقاق بوده است؟ آیا قل مارور استوار از روی عدالت بوده؟ آیا انتحاب و کلا که بایستی نماینده افکار ملت و طرف اعتماد و اطمینان و معروف انتخاب کنندگان باشد مطابق قوانین مسروطیت و اصولیکه جنابعالی و سایر امضا کنندگان خودتان را طرفدار معرفی میکنند برد؟ آیا هر ده روز یک کابینه عوض کردن و هر آن دسته این و آن سدن کار مملکت و ملت را اصلاح میکند؟ سبحان الله در مدت ده ماه تغییر عظیمه و مملکت تا حده اندازه! آیا واقعاً با این عقاید

متزلزل می‌توان امید اصلاحی داشت؟ حقیقتاً خیلی جای تأسف و تأمر است که: با هر که انس گیریم از او سوخته شوم بنگر که انس تیر بتصحیف آتش است.

ثانیاً از سایر آقایان امضا کنندگان که يك قسمت‌شان را کاملاً می‌شناسم و قسمت دیگر را ناچار با سایرین باید همفکیده و هممسلك بدانم سؤال میکنم که آیا از حیثیت ملی و حرمت مقام حکومت شوروی چیزی باقیمانده و باقی گذاشته بودید که کابینه سیاه لطمه بر آن وارد آورد؟ آیا میدانید چه کرده و چه بلای مبرمی بوده و چه خاکی بر سر فقراء و ضغفا و اهالی ستمدیده این مملکت ریخته‌اید؟ اگر عملیات کابینه گذشته سرم‌آور بوده باشد عملیات قسمت اعظم شما امضا کنندگان سرم‌آورتر و منگین‌تر نبوده است؟ خودتان مشتبه هستید و یا اینکه هنوز مردم را اینقدر عوام و بی‌مدرك تصور میکنید و گمان میکنید می‌توان فضاحت و جنایتها را پرده‌پوشی کرد؟ آیا پس از این اتفاق فتره در عقاید و اخلاق شما تغییری حاصل شده؟ آیا هیچ در مدت عمر در فکر مملکتی بوده‌اید که شما را بناز و نعمت پرورانید؟ قدمی برای اصلاح برداشته و قلمی بحق زده‌اید؟ آیا يك مدرسه، يك بیمارخانه، يك کارخانه و يك شرکت خیریه تأسیس کرده و با وجود موانع بودن قسمت اعظم زمینهای حاصل خیز مملکت اقدامی برای اصلاح و توسعه امور فلاح و معمول داشتن آلات جدید با اینکه بخیر خودتان هم بوده نموده‌اید؟ آیا هیچوقت بملاحظه خرانه خالی مملکت از حقوق اداری خودتان صرف نظر کرده و یا بهمان قناعت کرده‌اید؟ پس است! پس است! تریسید از آن روزیکه واقفاً محکمه و محازاتی باسید زرا:

می‌خوران زان سه اگر خواهد بر دار زند

گذر عارف و عامی همه بر دار افتد

از عملیات کابینه گذشته همین بس است که رعایای فلک زده اقلان
یکمرتبه در عمر خود بجای عرایض تظلم و دادخواهی خودشان
که همواره از دست شما و بستگان و کسان بود و ستونهای
جراید را دائماً اشغال میکرد عریضه دادخواهی ولو بمنطلعه و
اشتباه کاری هم باشد بامضای معروضین خود می بینند واقعاً باید
روز انتشار شماره ۹۲۰ روزنامه ایران را جزو اعیاد متبرکه شمرده
و همه سال عید گرفت که الحمد لله زبردست و قوی پنجه هم
پیدا شد که بقول خودتان بشما ظلم بکند و بعقیده من انتقام مظلومان
را بکشد بلی ،

آه دل مظلوم بسوهسان ماند گر خود نبرد برنده را تیر کند
بر فرض مظلومیت چه عیب دارد که یکمرتبه با قسمت اعظم ملت
همرنگ شده باشید و بدانید که مظلومیت جقدر تلخ و ناگوار است.
آقایان اگر شما چند نفر از عملیات کابینه گذشته ناراضی
باشید اهمیتی نخواهد داشت بلکه خود یکی از موجبات افتخار
اعضاء آن کابینه خواهد گردید خانچه می بینید با جدیت تا بیکه
در محو نمودن آثار آن عملیات دارید پایبندی محکمی ریخته و
ساخته شده که فنا ناپذیر خواهد بود و تقریباً مجبور هستید قسمت
عمده آنرا بروی نمائید بلی ،

هر ریشه گمان مبر که خالی است شاید که پلنگ خفته باشد
وطن ما مردهای بزرگ تربیت کرده و باز هم خواهد کرد من
یکی از مأمورین آن کابینه با پیشانی سفید و درخشانی حاضریم
تأیید کنم که در مدت دو ماه زمامداری خود با اقتدارات و قدرت
فوق العاده که داشتیم قدمی بر خلاف رضای خدا و صلاح مملکت
برنداشته و حبه و دیناری استفاده شخصی نکرده ام ؛ با محبوسین

خود با اینکه اغلب در محبس هم عملیات و دسایس خود را ترک
 نکرده بودند با کمال رأفت و مهربانی رفتار نموده و بتصدیق
 دوست و دشمن عفت و شرافت سرپازی را همیشه محفوظ داشته‌ام؛
 آنچه کرده‌ام مطابق حکم بوده و از قضا احکام هم همه بحق صادر
 می‌شده است و گمان ندارم در تاریخ ایران و مخصوصاً در تاریخ
 مشروطیت چنین نظم و ترتیبی بمعرض ظهور و بروز رسیده باشد
 من اولین کسی هستم که حساب وجوه دریافتی ایام تصدی خود را
 بمیل و رضای خاطر خود پس داده و از بودجه مصوبه ایالتی فقط
 آن مقدار بخرج آوردم که استحقاقش را داشتم و برای پرداخت
 مستمریهای فقرا و ضغفاء لازم و واجب بود؛ برای اولین دفعه
 اعانه که برای قشون گرفته می‌شد بهمان مصرف خودش رسانده
 و بکمک صاحبمنصبان لایق و فداکار خود سرعت برق چندین
 باطالیان پیاده و فوج سوار حاضر خدمت نموده با صاحبمنصبان
 يك باطالیان شش مقابل آن را اداره کردم؛ در حکومت من چندین
 فقره حسابهای زیج در زیج مؤدیان مالیاتی که سالها مطرح مذاکره
 وزارتخانه‌ها بوده و بجائی نرسید خاتمه یافت؛ اشراقی، می خراسان
 من خداوردی، الله‌وردی، مرسل، دین محمد، حضرت‌تعلی و غیره
 که با اردوهای دو سه هزار تهری و مخارج گزاف دستگیریتان
 ممکن نبود دستگیر و بمحازات اعمال جنایتکارانه خود رسیدند؛
 ح و تصفیه مسائل سرحدی، شروع باصلاحات بدی، اتحاد
 سکن قوای نظامی خراسان و انتظام ادارات و شعبات مختلفه
 آن از یادگارهای فراموش نشدنی دوره حکومت و ریاست من
 است؛ بالاخره این در حکومت من و بر حسب پیشنهاد من بود
 که دولت وقت بر اصلاح آستانه مقدسه تصمیم گرفته برحیث
 این آستانه مقدس خستگیا و دلنگسهای مرا جبران نمود با

يك دنيا اشتياق كميسیونها تشكيل و نظامنامها نوشته شده و نزدیک بود که باوضاع اسفناك بقعه متبر که خاتمه داده شود که ظلمت به نور مبدل (مقصود سیاہی کابینه سابق و سفیدی لاحق است) و ترتیبات سابق از سر گرفته شده یکمشت اوراق برای ما یادگار ماند ۱۱۱

اکنون حسب الامر اعلیحضرت قوینوکت همایونی ارواحنا فداه عرماندهی کلیه قوای خراسان را عهده دار و تا موقعیکه بر خلاف تعهدات و مواعد صریحه که از طرف دولت داده شده رفتاری بنیم در صداقت و وفاداری نسبت بذات ملکوتی صفات همایونی، دولت و ملت پایدار بوده و اقدامی بر خلاف اوامر صادره نخواهم نمود و امیدوارم هیئت دولت نیز احترام دستحضرت تلگرافی ملوکانه مورخه لیله ۲۵ رمضان ۱۳۳۹ و موقع باریک و خطرناک مملکت را در نظر گرفته و خدا نکرده بوسوسه سیاست مداران مرکز فساد و اتزیک اقدامی بر خلاف انتظار فرمایند. من خود برای هر قسم محاکمه و در صورت ثبوت تقصیر برای هر گونه محازات حاضریم بشرط اینکه قضات محکمه معلوم و همه بنوبت محاکمه شویم: «تا سیه روی سود هر که دروغن باشد».

در خاتمه حق ناستاسی میدانم که بدون تسکر از دوستان عبرتنامی و صاحبمنصبان و افراد رسید قسمت خود لایحه دفاعیه یا تاریخچه مختصر زندگانی خود را بانهی برسانم و در این نصف شب از بست نیز تحریر در حالیکه قطرات اسگ زیر پلکها حلقه زده آنها را در جلو جسمهای از تحریر خسته ام محسوس ساخته و نگویم: دوستان و همقطاران عزیزم! تصور نکنید که من از بست دادن تمام این عملیات بخود، خودپسند شده و ناستاسی کرده باسم خیر، خیرا هر گر، هر گز بلکه من خودم را سما دانسته و شد را

خودم می‌بینم فداکاری، صداقت، لیاقت و وفاداری شما چیزی نیست که بتوان فراموش کرد هیچ قوه مقتدر نیست که محبت شما را از من گرفته و ریشه اتحاد ما را از هم بکشد و ممکن نیست که من ناسپاس و فراموشکار باشم خداوند همواره من و شما را در پناه و امان خود نگاهداری فرموده و در خدمت بوطن مؤید و منصور و مدخر فرماید!

هموطنان! این دفاعیه را تویشم که کسی را بیازارم بلکه خواستم یکمرتبه در عمر خود خواستن دلم را انجام داده و خود را راضی کرده باشم. من ایرانی و ایران را نه فقط دوست داشته بلکه پرستش میکنم و بهمین دلیل اگر کسی در مقابل از من بد گفته و یا بنویسد جواب نخواهم داد.

مرا اگر بکنند قطرات خونم کلمه ایران را ترسیم خواهد نمود و اگر بسوزانند خاکسترم نام وطن را تشکیل خواهد داد.

مسجد - ایله ۱۳ سرطان ۱۳۰۰ محمد تقی

۴ - کلنل که بود

نقد آقای حسنعلیخان سلطانزاده پیمان

مراد از راده کلنل

۱ - قتل کلنل

چهار پنج روز بود وضع اطرافیانم را طور دیگر میدیدم: در مدرسه ز رفقا آنهایکه کمتر پیاد من می افتادند درین چندروزه ز من دور نمی شدند و بسیاری از آنها در مقابل گفته های من مطیع صرف میگشاند. این همه مهربانی از حه رو بود! نمیدانستم: بعضی از معلمین عکس کلنل را از من میخواستند و از دست

یکدیگر میگرفتند. برای چه؟ معلوم نبود!
 در کوچه هر که را میدیدم آه میکشید و جواب سلام را
 با رقت بهت آوری میداد. چرا نمی فهمیدم!
 یکروز تیر دو قطره اشک از حشمان آشنائی برخساره اش
 غلطید. بخود گفتم این دیگر چه معنی دارد؟ گریه برای چیست؟
 اسم و تصویر کلنل بچه سبب اینقدر رقت آور شده؟ و اگر قضیه
 اتفاق افتاده من چرا نمیدانم؟

آن شب نخفتم...
 سه چهار روز دیگر گذشت و فقط خودم میدانم که در آن
 مدت چه کشیدم و چه خیالاتی کردم. روزی که عکس کلنل را
 در دست داشتم و میخواستم یکی از معلمین بدهم رفیقی پیش آمد
 و گفت:

این چه چیز است؟
 عکس عموی من است.
 عموی شما یعنی کلنل محمد تقی خان؟
 بلی.

که در خراسان بود؟
 بلی. فعلاً هم در خراسان است.
 در تعقیب یک قهقهه مختصر این کلمات بگوشم خورد:
 ... سر آن بیچاره را هم بریدند...
 چهار پنج روز بعد ازین قضیه من تقریباً نیمه دیوانه بودم -
 صحبت های بیجا و مفصل میکردم - شعر میگفتم - کتاب مینوشتم -
 بیجهت میخندیدم... ولی آیا باور خواهید فرمود که شبهای ددازی
 هم بیدار مانده و در توی رختخواب استگهای حسرتی تیر ریخته ام؟
 چه استگهای خون آلودی که بایستی با کمال احتیاط و بدون ذره

صدا و همه‌ی ریخته شود و چه شبهای محنت و اندوهی که در نتیجه آنها نصف جوانی و صحتم از دست رفت و خوب هم نشد! خیر اندیشان مرا نسلی میدادند. دوستان و اقوام علامتم مینمودند. مردمان ست و بی عقیده و یا کینه‌ورزان عنود مسخرام میکردند. ولی برای من که آخرین مایه امیدواری و یگانگی‌ام را گم کرده بودم، همه اینها بی تفاوت بود.

یکسال تمام بدین منوال گذشت رفته رفته اندرز خیرخواهان و دوستان اثر خود را بخشید و مرا کمی بخود باز آورد. اولین خیالی که پس از رفع شدن آن جنون موقتی در مغز من تولید شد این بود که هر چه زودتر شرحی راجع بتاریخ حیات کلنل نوشته یا آثار خود آن مرحوم بکجا بطبع رسانم. مع التأسف برای اینکار وسایلی در دست نداشتیم بجز رساله که خود کلنل در مشهد بچاپ داده و یک نسخه از آن برای من ارسال داشته بود. علاوه برین چند مقاله نیز از روزنامه‌جات مختلفه رو نویسی نموده بودم ولی ملاحظه فرمائید که همه اینها برای کاریکه من در نظر داشتم غیر کافی بود و طبع کردن چیزیکه مردم مکرر در مکرر دیده و خوانده بودند حائز هیچ اهمیتی نمی‌شد. لابد سکوت اختیار نمودم ضمناً از پاره اشخاص خواهش کردم که اگر اطلاعاتی دارند در بدل مساعدت دریغ نهرمایند لیکن همه جوابها منفی داده شد و من ناامید بکنجی نشستم. بد بختانه کتاب «شرح حال پل جوان وطن دوست» نیز که کلنل در تاریخچه حیات خود اساره بدان کرده و حتی «حسابی شرح» مکنل سوانح حیاتی خود او بوده بدست نیامد و شاید در موقع سوزاندن سایر اوراق و مکاتیب طعمه آتش گردیده است.

بنا بر آنچه ذکر شد دامنه معلومات من در خصوص مرحوم

کلنل چندان وسعت ندارد اما در هر صورت هر چه میدانم خواهم نوشت زیرا ممکن است قسمتهائی باشد که جز من کسی مطلع نشود. درین قسمت چنانچه از عنوان هم معلوم می شود راجع به مرگ کلنل بحث خواهد شد.

کلنل مرحوم در موقع مراجعت از آلمان مرگ خود را بطور حتم میدانسته و عقیده من درین خصوص ثابت است. دلایلی که باین مسئله دارم ازبقرار است :

۱- در ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۸ از طهران در کاغذی به مادرش چنین نوشته :

« واقعاً الفاظ و عبارات را قدرت آن نیست که بتواند درجه تشکرات فرزندی را که پس از سالهای دور و دراز مجدداً طرف توجه مادر مهرپانش گردیده ادا نموده و یا اینکه ذره از آن را بیان و یا محسوس نماید نه، نه، ادای چنین سکری از دایره تسلط الفاظ خارج و حق شاکر است که وسیله با کفایت تری اتخاذ نموده و سپس خود را بنحو دیگری محسوس دارد همینقدر عرض میکنم که کم مانده است که آرزوها و مستدعیات من همه در درگاه خداوندی درجه قبول پیدا کرده و دیگر تعلق باقی نماند. یتیم ازین فلسفه نمانده و کمال بی اصفافی میدانم که وقت نازنین مادر مهرپانه را بدین ترتیب ناقص بهدر دهم... الخ »

الته واضح است که درین عبارت مقصود کلنل از « قطع علائق » جز ترک دنیای پر درد سر و هیچ زیارت چیزی دیگر نیست و مخصوصاً ازین کلیات بوی مرگ استشمام می شود.

۲- خام « حلتوم » (که کلنل ازو نیز در تاریخچه حیات خود اسمی برده) در مراسله جوابیه خود مورخه ۳۴ ماه ۵۰ ۱۹۲۰ مینویسد :

«بها نمیدانم چرا میگویند که دیگر امید زندگی ندارم آیا ناخوش هستید؟ واقفان، دوست من، از کاغذ شما خیلی نگرانم لطفاً مطلعم دارید.» (ترجمه عبارات مراسم بدون تصرف درینجا نقل شده) ۳- خانم «لیدیا کشایر» (۱) معلمه موسیقی کلنل که اولین قدم در نوشتن شرح حال آن مرحوم از طرف وی برداشته شده در مکتوبی خطاب به مادر او چنین می نویسد:

.... کلنل محمد تقیخان سلطان زاده آسانی بود که معای فوق العاده برای آسانیت و ایرانیت داشت. داهشی بود که عقل سلیمش اراده و جدیت را مزج کرده بود ولی با این همه یک مصومیت پاک طفلی داشت. اکثر اوقات از سما مادر محترمش با من صحبت میکرد. غیر از مادرش چیزیکه فکر او را مشغول و او را تسخیر نموده بود وطنش را باید نامید. با وجود اینکه موقوفه میدانست و حسن میکرد که پس از عودت بایران بزندان داده خواهد شد نیز قدم پس نگذاشته بایران برگشت....»

۴- یکی دو ماه قبل از وفات خود کلنل مرحوم بچند نفر از دوستان خود که از آن جمله یکی نیز حضرت آقای کاظم زاده بودند خبر داده بود که مرگش نزدیک شده و ضمناً خواهشی نموده بود که پس از فوت او به مادرش (۱) بنویسد...

ازین قرار معلوم می شود که کلنل حسن و یقین کرده بود که پس از مراجعت بایران زنده بخواهد ماند و از طرف دیگر نیز نسوی آن مرگ جسمی که او را استقامت میکرد نتوان بود و استخوانهاش بیشتر از اندازه معمول ناملازیمات بود. شرح حال خود را نیز که در اواخر عمر بطبع رسانید در سایه همین تفسیرات و تذکرات او آمدند بدات که پس از مرگ کسی در میان او را

و نمیخواست حقیقت حال در زیر پرده‌های افرا و بهتان مسطور
بماند. اگر چه حقیقت هیچوقت مستور نمی ماند!

باری مقصود ازینمه شرح و بسط این است که کلل دانسته
و فهمیده بطرف مرگ می ستافت باین امید که یا ارواح خبیثه را
بکلی محو و نابود ساخته و ملتی را نجات دهد و یا آنکه اقلاب
خود از دست آنها خلاص یابد. و بدبختانه شکل دوم پیش آمد
یعنی در تاریخ دوم صفر ۱۳۴۰ مطابق ۱۱ میزان ۱۳۰۰ کلل محمد
تقیخان در جعفرآباد دو فرسخی قوچان پس از خوردن هفت گاوله
پلک حشمها را برای دفعه آخر روی هم نهاد. سالک در تاریخ
وفاتش گفته:

نهاد پای ادب سالک مورخ و گفت

بربر ابر خو بدر سپهر شد کلل

دیگر واجع بقتل کلل حرفی ندارم. فقط اینکه بعضی از
مردم میگویند او را زنده دستگیر کرده و بمد گشته اند غلط محص
و فرض محال است زیرا اگر کلل زنده دستگیر می شد که اینمه
کشمکش لازم نمود و با دو کله اظهار تسلیم شدن هم کز میتوانست
هم جان خود را نگهدارسته و هم مرته و مقامش را از دست بدهد.
در خصوص وفات او بهترین و صحیحترین روایات آنست
که از ایران آزاد نقل شده است.

۲ — مکانات کلل

خوسختانه بستر مکاتبانی که کلل به تدریس یعنی بجاوآد
خودش نوشته و همچنین تمام کاعدهائی که دیگران بکلل نوشته اند
باقی مانده و از دستردرها گردیده است — غیر از آنچه در
مسجد بود — قسمتهائی که از آن مکتوبات استخراج و برای

اطلاعات قارئین محترم ذیلاً نقل می‌شود دو فصل خواهند بود:

۱- مکتوباتیکه کتیل نوشته؛

۲- « که خطاب بکلیل نوشته شده.

این دو قسمت علاوه بر آنکه طرز انشاء چندین نفر را نشان میدهد راجع باخلاق و صفات کتیل مرحوم نیز معلومات نسبتاً مهمی بدست خواهد داد.

قسمت اول

از مکتوب مورخه ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۳۳۸ از طهران

.... مخصوصاً بکار بردن اسعار و ضرب‌المثلهای مناسب در مکاتیب بحلاوت و لطافت آنها افزوده و شخص خواننده را بر خواندن ترغیب و تحریص می‌نماید. بنده شخصاً عاشق و دیوانه ادبیات فارسی هستم و در مکاتیبی که بوئی بپریم برای یک مرتبه خواندن قناعت نگرده و بدفعات میخوانم....

از مکتوب مورخه ۲۶ رجب ۱۳۳۸ از طهران به تبریز

جناب آقای حسینعلیحان سلمه‌الله تعالی عبد سرفراز مبارک. ایندفعه سه امضای خانوادگی داستید ح. غزانه، سلطانزاده و پسبان. ماراءالله از سیاست بهره کافی داشته و نزدیک است که در سلسله سیاستیون بزرگ عالم حضرات کلاننوس، اوید حوریج، و .. محسوب شوید!....

از مکتوب مورخه ۲۴ شعبان ۱۳۳۸ از طهران به تبریز

.... هیچوقت راضی نمی‌وم که برای خاطر حضرت علییه دچار زحمات و اسکالاتی بشوید منده که راحت و آسودگی همه را راحت خود ترجیح میدهم البته ارتواح مانده شریک را صرفی

اقدام خواهم دانست و حاضرم بار کمر شکن فراق و هجران را
باز بر دوش ضعیف و ناتوان حمل نمایم

از مکتوب بی تاریخ که از قوجان نوشته بود (۱۳۳۹)

.... خیلی متشکرم از خداوند که تا کنون بیک نحوی عمر
خود را گذرانده و محتاج مردم این زمانه نشده‌ام بعد از این هم
امیدوارم انشاءالله بگذرد. مال دنیا زیاده از حد لزوم اسباب درد
سر است

قسمتی از آخرین مکتوب کلنل که به تبریز نوشته است :

متهد لبته ۱۸ جوزا ۱۳۰۰ شب غره شوال ۱۳۳۹

.... حال جاگر جسماً بد نیست ولی روحاً بی اندازه
گرفتارم و بی جهت نمیخواهم عمر عزیز مادر انتظار کشیده را بترج
و بسط تضحیح کنم رضاً بقضاءالله و تسلیماً لامره.

قسمت ثانی

مرحوم ژنرال حمزه خان عموی کلنل نوشته :

این کاغذ دویمی سما مسمر بود که خدا نکرده خسته شده‌اید
از رحمت مسافرت دمد از فضل خدا و توجه اولیاء علیه السلام
باید خسته شوید اگر چه اولیاء امور انسان را خسته می نماید.
بعد از فضل خداوند سما در قرظین از هر جا و همه جهت
میتوانید تحصیل اطلاع نمائید نمیدانم طرف سیاه دهن برای چه
میریزد و پوز باسی حائثی چه مناسبت سیاه دهن دارد مگر اینکه
نصیر نهایی که از سوال عرب و جنوب حرکت نموده و میخواهید
جودنمایی در قرظین و بلوکات آن بنائید. بهر صورت مولا علیه
السلام همراه است.

ای غایب از نظر بخدا می سپارم
 ز بگر که از کجا بکجا می سپارم

تا می توانید خسته و ملول نشده با دل قوی و عزم راسخ باشید که
 عنقریب زحمت مسافرت مبدل براحت خواهد بود. از آقای
 جعفر خان که بشما توصیه شده همراهی و معاضدت نمائید بلکه
 از دیگران همراهان که بشما سپرده نشده اند همراهی و معاضدت
 و رفاقت نمائید که قدر مردی و مردانگی در سفر معلوم می شود.
 «عندالامتحان یکرم الرجل اویمهان» بهر صورت خودت ماشاءالله
 بهتر میدانی قدری انسان که حاضر زحمت گردید رفقا و همراهان
 را راحت کرده خود نیز بهتر آسوده می شود.

از مکتوب مرحوم ژنرال حمزه خان عموی گلنس

از روزیکه عزیزالله خان و مائر «تول» وارد شدند تا دو روز
 دیگر با اینکه اطمینان کامل بکرم و حفاظت شاه ولایت داشتم
 از ضعف نفس جون مار گزیده گهی بشما فحش داده و گاهی
 عرق می کردم و اتصالاً جستجوی محرمانه می کردم تا ساعتی مردی
 گفت یکن صاحب منصب ایرانی هم پشت بهشت کرده بهر صورت کار
 از پرده بیرون افتاد علیقلی (*) رفت عزیزالله خان را ملاقات نماید
 ایشان هم تمارض فرموده بودند و احضار باندرزون مکرده بعبادت
 آخری بار دادند

شدنی رسید و تقریرات «پارلماسون» را بیان کرد که علی «پیر»

(*) مقصود سرهنگ علی خان پسر بزرگ ژنرال است که در سردار کجه شد

پرسیده بود :

اجمالاً گفته بود کاش تمام صاحب‌منصبان و ایرانیان مانند محمد تقی نخان می‌شدند عنقریب مآزر خواهد شد. خیلی شکرها کردم اولاً بسلامتی شما و در ثانی باینکه خود و پدران را بی‌شرف نکرده و عندالامتحان یکرم‌الرجل شده‌اید فحماً له ثم حمداً له صد هزار بار شکر که نعمت بسیار بزرگی را که عبارت از قوت و شجاعت است خداوند بشما ارزانی فرموده بلی باید دانست مرگ از طرف خداست نه گلوله حافظ اوست نه فرار کردن. از همت شاه اولیاء سالم و عزیز باشد.

ایضاً از مکتوب دیگر

و از اقدامات شما خوشوقتم و دعا گو بسی مسرور بودم که آقایان را می‌بینم و تصور میکنم که ایشان هم چون بنده مشتاق دیدار يك ابوالقلاش و تمام کنندۀ لواش قایم قایم نه یواش یواش اند. در هر صورت در امورات اتفاقه خداوند را فراموش نکرده متوکلاً علی‌الله اقدام نمایند خداوند کریم و حافظ است فلان غرض کرد یا بی‌وجدان است وجدان گم نمی‌شود و تخم بی‌ثمر نمی‌ماند

تو خوبی میکنی و در دجه انداز که در ساحل خدایت میدهد باز

ایضاً از کاغذ دیگر

باید بدانید که از تعریف و تمجید کسی بخصوص کسانی که تصور احتیاج میرود یا فقط مزاج گویند دلخوش و سر بهوا و از تکذیب

جمعی دلیخور و ملول نباشد که هر دو طایفه از روی غرض و هوای نفس صحبت میکنند. اما اگر يك نفر دوست و رفیق شخص تا چه رسد به بزرگتر که رئیس و صاحب‌منصب یا پدر و امثاله باشد اشتباهاً نسبت خطائی دادند چنانچه مازر بشما نوشته که ازینکه راپورت اعمال فلانی را نداده‌اید از شما راضی نیستم جواب او را با نهایت ادب می‌نوشتید که خودم را بدبخت میدانستم که قبلاً مطلع از اعمال فلان نبودم تا راپورت بشما داده و شئون اداری را حفظ کرده باشم از کلمه نارضایت خاطر شریف که نوشته‌اند ازین بنده راضی نیستید خود را بدبخت و بسی افسرده میدانم که این يك نکته را فراموش فرموده‌اید که هر کس کار غلطی نماید او را محرمانه و از هر کس بخصوص صاحب‌منصب پنهان و مخفی میکند البته اگر مطلع بودم راپورت میدادم و الا شريك و رفیق او بودم و جناب‌عالی هم خوب میدانید که بنده غیب نمیدانم.

باری گذشته گذشته در موقع تحریر و تقریر آنچه اولاً بحاطر رسید او را نباید بیرون داد بلکه باید طعم و حاشنی آن کلمات را خوب و بدقت فهمید و بیرون داد.

البته ایشان هم قدر سرکار عالی را میدانند که بعد از فضل خدا در اداره لنگه ندارند.

ایضاً از مکتوب دیگر مورخه ۱۲ جمادی الاول ۱۳۳۰

ایسکه اسب شما هم نامردی نکرده بعد از انقضای عمل ترکیه و تا بین‌ها آن نامردی و جبن کرده شما را گذاشته و ناخت

نموده رفته‌اند بلی درینمواقع اشخاص با قوت خیلی نادرند
انشاءالله شاه ولایت همراه و بکرم خودشان در مواقع مقتضیه
شما را زمین گیر نخواهد فرمود که ابناء زمان شما را گذاشته و
بگذرند. بلی خداوند بحق محمد و آل محمد علیهم السلام انسانرا
عارف به واهب الهی فرموده و شاکر نماید تا روز افزون کردن
اینکه سرکار عنایت السلطان و پادشاه اظهار دانتگی دارند حق دارند:

فراق یار که پیش تو پر گاهی نیست

بیا و بر دل ما بین که کوه الوند است

در خاطر دارم اگر مرحومه مادرم از غیبت جزئی اظهار وحشت
میکرد حقیقاً دلشک شده و نگرانی ایشان را حمل بهیچ قاعده
و اساس نمیتوانستم بکنم چرا که بوئی از آن مرتبه بهشام فرسیده
بود « و من لم یذق لم یدرک » الا آن میدانم که خدا پیامرزا چه
ميفرموده شما هم وقتی ملتفت می شوید و الا آنچه بگویند جز
طنین زبانی پیش نخواهد بود

ولی عیبی که شما دارید و انشاءالله رفع خواهد شد رعونت و
اتکال محرمانه شماست بر مدارك خود هر قدر ازو کم کرده
بخداوند اتکال فرمائید بهتر است و الا اگر این تب تار و دوای
دل و نعل تغذیه حواس شما نوشتجات من و پدرت نباشد قلباً
مأیوسم و میباید مخصوصاً شما خود را معالجه نمائید و الا بایند
دل و جوهر حقیقت شما غافل از پدر و مادر و من نباشد چرا
بهر درجه کردن و پیه صرف بانسیم نسبت بشما مبادی عالیه هستیم
یعنی ابوبن یزمارك ، نادر افشار و رستم دستان مبادی عالیه آنهازند
شما با تمام موجودات اگر توجه بمبادی عالیه نکرده قهراً یا در

درجهٔ وقوف (۲) است که ترقی و تنزل ندارد و کدورات و عوارض مانع از ریمان و نمو گردیده و یا خدا نکرده توجه یساده نموده پس خواهد رفت. عجالتاً شماها را متوقف و محجوب میدانم خداوند بمصمت صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها رفع حجب و عوارض فرموده و متوجه بمبادی عالیه فرماید که «اصلها ثابت و فرصها فی السماء» اگر خدا نکرده حالیه هم حال قبول این فلسفه را دور میندازید که حکمت الهی است و انشاء الله جهت قبول شما جاذب این کلمات شده نه نمود بالله دست حجهٔ خداوندی.

امیدوارم کرم و غایت بیمنت امام زمان و میر درویشان شما را پیدار و هوشیار فرماید بلی؛
کار نه این کبید گردان کند هر چه کند همت مردان کند
تقی داش بمولا اینطور است، بذات خدا اینطور است و اگر غیر
ازین باشد می بهره از دنیا و آخرت باشم
.

ایضاً از مکتوب دیگر مورخه ۲۱ ربیع الاول ۱۳۳۱

آقای محمد تقی خان حفظه الله تعالی
روز، روز جمعه است و شش بظهر علیقلی و حیدرقلی که
هر دو سلطان و رئیس گروهان ۶ و ۷ اند از خانه حرکت و به
سرازمخانه رفتند و دو بظهر هم از آنجا حرکت و الان را قدری
دیرتر وارد باغ شاه خواهند شد که فردا صدهٔ سوار و پیاده معاً
از باغ شاه حرکت و نمائشی با جمع داده رو به شیراز بروند
آقای غلامرضا سلطان هم در ماه آینده خواهند رفت به شیراز
بلی هر کس از دایرهٔ جمع بجائی رفتند «ما بهماندیم و خیال تو

يك جای مقیم» دنیا جمع و تفریق است مولا انشاءالله قسمت نماید
که جمع دیگر و دیگرها را مکرر بهینیم. (چقدر مؤثر است!)

ایضاً از مکتوب دیگر

اندک شرحیکه داده بودی از وضع اهالی و ادارات اگر کمی تعمق
بشماید آن دو هم مانند سایرین است ولی هر يك حفظ مرتبه و مقام
خود را دارند اینست که بعضی دیر فاسد میشوند ولی کلاً فاسدند.
خیلی تعجب میکنم که شما وقت جلوس در مجالس استنطاق
ندارید این حرکت دلیل ضعف نفس است اولاً سری تو سرها
ولو... باشند ثانیاً تعلیم دیدن ثالثاً اشخاص را شناختن رابعاً در
صورت امکان بای نحو کان حفظ حقوق شخصی و نوعی نمودن
و الا مثل... برای هر يك از مخلوق خدا يك اسم گذاردن
و اخ و تف کردن هفده و هیجده خواندن می آورد و بس البته
اینحال را ترك نمائید و غیرت را در نشستن بروز دهید.

دیگر ندانستم چرا شما خواب ندارید... روسپان قزوین
يك کلاغ را هزار کلاغ گفته اسباب افشاح دولت و ملت میخواهند
فراهم آورند شما چرا وحشت یا خیال میکنید «با دوست باش
گر همه آفاق دشمنند» یعنی با شاه ولایت بابا و الله بالله بیجهت
و سبب طریقه عزیزالله و نورالدهر میرزا و امثال آنها را پذیرفته
پشت پا بهمه چیز زدیده باسم تمدن بملت و ملت... باری...

ایضاً از مکتوب دیگر مورخه ۳ رجب ۱۳۳۱

آقای میرزا محمد تقی خان حنفی الله تعالی

رقیمه مورخه ۲۱ و تفصیل جنگ و محصور بودن در بین
اشرار و فضل مولا بثبات قدم و ترس و فرار آنها را خواننده و
برخورده بسی دعاگو شدم فحمداً له تم حمداً له اینکه بعد از
آن تفصیلات میفرموده اند که چرا تعاقب نکردید شاید نظر به تشجیع
است و غیر ازین هم نیست بهر صورت مولا شما را موفق بافعال
خیر و رشیدانه نماید و الا تمجید کردن و نکردن جای خود
دارد اگر کسی حرکت خوبی بفرض از کسی ندیده گرفته و
ظاهراً تمجید نکرد در جای خود دارای تمجید هست بخارج نرفته
و محو ننده است

مخصوصاً مینویسم که جناب میرزا سید علی آقا مرحوم و طفلی صغیره
باقی مانده شما بهمت خودتان شهریه باو معین نمائید که ماه تمام
برسد. حضرت صدر را هم فراموش کرده اید تصور نمائید که
اینگونه مخارج یعنی پولی که برای خدا خرج بشود پشایده خواهد
بود بلکه شبیه باین است و قتیکه شاخه های کوچک درخت زده شد
ساق را بلند و قوی کرده و بار را زیاد میدهد بدانید و اعتقاد
نمائید و فراموش نکنید حالت چند سال پیش را که گدا را دیده
گریه گمان باو خیری میدادید احتمال دارد ثمر همان تخم هاست
که امروز میخورید خون در اعمال و افعال ثمر و تخم شباهت
ندارند از آن است که منتبه میماند تا سعادت مندان دریابند

۱۹ اسد

راپورت همدان

دیروز اردوی عثمانی و ایرانی و مجاهدین ورود نمودند
نهایت استقبال از طرف شهر بعمل آمد امروز هم فرمانده کل قشون

وارد می شود دسته از تجار و اعیان باستقبال رفته اند اعلامی در شهر شده است چنانچه از کسی اموال برده شده است و اظهار نمایند مجازات خواهند شد درین مصادمه مازور یا کاپیتان محمد تقی خان که برادرش را در شیراز کشتند جنگ غریبی کرده است عده تلفات غیر معلوم است هزار اسیر دستگیر کرده سی هزار خروار گندم بامر بارانق آتش زده اند باقی مهمات هم که فرصت حمل نبود آتش زدند. (راپورت دهنده معلوم نیست)

مرحوم علیقلی خان نوشته

۲۲ میزان

کماندان کل و رئیس معلمین ژاندارمری
از شما خیلی تعریف کرده و گفته بود «اگر ایران اینطور صاحب منصب داشت هیچوقت ما را دیگر لازم نداشت»
محض این تعریف نباید خودت را بی جهت بکشتن بدهی.

۳ آثار کلنل

کلنل مرحوم با آنکه غالباً در کشمکش جنگ و جدال بود و فراغت پیدا نمی کرد باز از تربیت نفس خود هرگز قصور نمی نمود و بدین وسیله معلومات کافه بدست آورده بود در فنون اطلاعات عمیق او غیر قابل انکار است و مخصوصاً جدیدی دانست که نفل خود را همیشه تربیت کرده و اساس آن پاک و منزه سازد و سربازی را بدرجه حقیقی خود برساند. رگلمانهای مختلفه از السنه فرانسه و آلمانی ترجمه نموده و الا آن قسمت مهمی از آنها موجود است متأسفانه بواسطه پیدا نکردن فرصت بعضی از آنها را ناقص گذاشته است علی ای حال من زاید میدانم که درینجا ادامی هر يك از آنها را نوشته و شرحی بدهم.